

## مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دهم، شماره بیستم، پاییز ۱۳۹۰

### بررسی تحولات و کارکرد نهاد قضایی در سده‌های آغازین اسلام\*

دکتر ابوطالب سلطانیان

استادیار دانشگاه گیلان

#### چکیده

بی گمان یکی از آرمان‌های بنیادین اسلام از همان روزگاران آغازین حاکمیت اسلامی پیاده نمودن عدالت در جامعه بوده است. لذا در همین راستا بود که به تدریج هسته اولیه نهادی به نام دیوان قضا در حوضه حکومت اسلامی شکل گرفت، و با توسعه تمدن اسلامی به تدریج تکامل یافت. اما این نهاد به لحاظ ساختاری و ملاحظات نظری، و اینکه در مسیر تکاملی خویش چه دگرگونی‌هایی را به خود دیده، و کارکرد آن چگونه بوده است، چندان مورد بررسی قرار نگرفته است. از این رو، این مقاله می‌کوشد تا روند تحولات ساختاری و تئوریک این نهاد را در قرون نخستین اسلامی و ارسسی نموده و چگونگی کارکرد آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. بدین منظور، برای مطالعه دقیقتر و همه جانبه، هریک از مؤلفه‌های تشکیل دهنده این نهاد به طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

#### واژگان کلیدی

دیوان قضا، شرایط داوری، معاش قاضی، محاکم قضایی، قضات، دادرسی.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱/۱۷ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۱/۳/۲

نشانی پست الکترونیک نویسنده: a-soltanian@guilan.ac.ir

## ۱- مقدمه

در سده های آغازین اسلام، که از مراحل اولیه شکل گیری تمدن اسلامی محسوب می شود، نهادهای سیاسی- اجتماعی گوناگونی- متأثر از الگوهای نهادهای قبل از اسلام- به تدریج شکل گرفته اند که یکی از مهمترین آنها دیوان قضا بوده است. با گسترش امپراتوری اسلامی، توسعه نهاد قضایی در کنار دیوانسالاری، جهت حلّ و فصل امور مسلمین، امری اجتناب ناپذیر می نمود. اما اینکه این نهاد، در ابعاد گوناگون ساختاری و تئوریک خود چگونه رشد نموده و چه تحولات کمی و کیفی ای را سپری نموده است، چندان مشخص نیست.

از سوی دیگر، پراکندگی و گسستگی بسیاری که در منابع، در مورد موضوعات مختلف ساختاری و نظری این نهاد وجود دارند، وضعیت آن را در حاله ای از ابهام فرو برده اند. لذا مجموعه این شرایط ضرورت انجام چنین پژوهشی را پیرامون مؤلفه های تشکیل دهنده آن دوچندان می نماید. از این رو، این مقاله می کوشد تا بارفع ابهامات موجود، و ایجاد انسجام لازم در بین مؤلفه های آن، به این سوال بنیادی پاسخ دهد که این نهاد در مسیر تکاملی خود چه تحولاتی را پشت سر گذاشته و کارکرد آن چگونه بوده است؟ در این راستا، به منظور بررسی دقیقتر نهاد قضایی، هریک از موضوعات و زیر مجموعه های آن چون: وظایف و مناصب قضات، چگونگی معاش آنان، چگونگی تشکیل یک محکمه قضایی، اجزای محاکم قضایی، چگونگی صدور حکم، و غیره به طور جداگانه مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می گیرند.

## ۲- نگاهی به روند شکل گیری نهاد قضایی

منابع عموماً آغاز شکل گیری دیوان های مختلف را به دوره خلافت عمر (۲۳-۱۳ هـ) نسبت می دهند، زیرا در این زمان بود که با فتوحات سرزمین های وسیع، غنایم و ثروت های فراوانی به سوی دارالخلافه (مدینه) سرازیر گشت. دشواری اداره چنین امپراتوری گسترده ای از یکسو، و از سوی دیگر، چون خلیفه می خواست از این ثروت هنگفت به دست آمده، طبق ضوابط و عدالت، سهمی

برای مسلمانان تعیین نماید، لزوم تشکیل دیوانی بدین منظور احساس شد (بلاذری، ۱۳۶۴، ۲۰۴). بدین سان، نخستین دیوان‌ها به تدریج شکل گرفته اند.

تقسیمات دیوانی از دوره امویان اندک اندک رو به فزونی نهاد و در روزگار عباسیان به حدود بیست و شش دیوان رسید که از جمله آن‌ها چند دیوان مرتبط با امور قضایی مانند دیوان قاضی، دیوان مظالم، دیوان محتسب، دیوان شرطه و احداث بودند. دیوان قاضی یا قضا یکی از مهمترین دواوین قرون نخستین اسلامی به‌شمار می‌رفت که وظیفه آن حل و فصل اختلافات و دعوی مردم بود. چنین دیوان‌هایی کماکان در دستگاه حکومتی دودمان‌های سامانی و آل بویه نیز به‌وجود آمدند که اقتباسی از دیوان‌های عباسیان به‌شمار می‌رفتند (کلوزنر، ۱۳۶۳، ۲۶). در زمان سامانیان دیوان قضا یکی از دیوان‌های مهم محسوب می‌شد که در رأس آن قاضی القضات قرار داشت. در روزگار امیر نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی برای هر عاملی در سرای خویش دیوانی برپا کرده بودند، چون دیوان محتسب، دیوان قضا و غیره که همه این دیوان‌ها در جوار ارگ سلطان قرار داشتند (نرشخی، ۱۳۶۳، ۳۶). در دوره بوئیان مقرر قاضی القضات «دارالقضاء» نامیده می‌شد که همان نقش دیوان قضا را ایفا می‌نمود، زیرا تمام قضاات قلمرو آل بویه و سایر مأموران قضایی تحت سرپرستی وی به رسیدگی امور می‌پرداختند (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۶۴). اما در دستگاه غزنویان، دیوان خاصی تحت عنوان «دیوان قضا» در میان دیوان‌های موجود دیده نمی‌شود، و قضاات نیز توسط سلاطین و حکام تعیین می‌شدند. بیهقی فقط از مجلسی به نام «مجلس مظالم» یاد می‌کند که در رأس آن صاحب یا قاضی قرار داشت که رقع‌های رسیده را بررسی و حکم صادر می‌نمود (بیهقی، ۱۳۶۵، ۴۲).

دیوان قضا در روند تکاملی خود به دو نهاد مجزا: محاکم مظالم و محاکم قضایی (شرعی) تقسیم شد که به لحاظ موضوعات محوله، نحوه رسیدگی، و اجرا با یکدیگر متفاوت بوده‌اند. آغاز این تقسیم بندی نیز به روزگار عباسیان باز می‌گشت. در ابتدا خلفا امور مربوط به مظالم را هم به قاضیان واگذار می‌کردند، لیکن به تدریج این امر به سلطان تفویض گردید (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۷ / ۱). از آن

پس محاکم مظالم در پایتخت توسط سلطان و در ایالات توسط حکام و امیران تشکیل می‌گردید. این محاکم در سرزمین‌های اسلامی به موازات محاکم قضایی (شرعی) تشکیل می‌شدند.

رویه واقتدار این دو محکمه نیز با هم متفاوت بود: فردی که ریاست محکمه مظالم را به عهده داشت، دارای قدرت اجرایی بوده و عدالت را به اجرا در می‌آورد، در حالی که قاضی که ریاست محکمه قضایی را داشت، مستقیماً از چنین قدرتی برخوردار نبود. علاوه بر این، رسیدگی به دعاوی در محاکم مظالم بر اساس عرف و عادت و ترتیبات حکومتی بوده، ولی در محاکم قضایی دعاوی بر طبق قواعد شریعت بررسی می‌شد.

### ۳- اختیارات حاکمان در نهاد قضایی و چگونگی اعمال آن

از همان آغاز اسلام، خلفا و حکام به عنوان بالاترین مقام سیاسی- نظامی، در راس نهاد قضایی نیز قرار داشته، و به عنوان قاضی بخشی از این نهاد را تشکیل می‌دادند. چنانکه خواهیم دید، چنین جایگاهی برای آنان به باور عمومی اندیشمندان نیز تبدیل شده، و توسط آنان تئوریزه شده بود. از این رو، مطالعه نقش حاکمان و نظریات مربوط به آن، شناخت کاملتری از ابعاد گوناگون این نهاد به دست خواهد داد.

حاکمان وظایف قضایی خویش را، به عنوان بخشی از اختیارات دیوانسالاری، به طریق مستقیم و غیر مستقیم اعمال می‌نمودند. به عبارت دیگر، یا آنان خود در محاکم قضایی و مظالم به داوری می‌نشستند، و یا کسانی را به نیابت برمی‌گزیدند تا چنین وظیفه‌ای را انجام دهند. منابع نشان می‌دهند که از همان آغاز اسلام، قضاوت از جمله امور مهمی به شمار می‌رفت که پیامبر (ص) خود شخصاً بدان می‌پرداختند، زیرا از نظرایشان این امر بسیار حساس و باریک بوده و تمیز حق از باطل و صدور حکم عادلانه بسیار دشوار می‌نمود. اما با گسترش امور مسلمین، پیامبر (ص) قضات مطمئنی را برای اجرای عدالت و حل و فصل امور آنان تعیین نمودند. ایشان علی (ع) را مدتی جهت قضاوت به یمن، و «معاذ بن

جبل» را به ناحیه دیگری در همان سرزمین مأمور امر قضا کرده بودند (خنجی، ۱۳۶۲، ۱۲۶). سپس، در دوره خلیفه عمر، با کشورگشایی‌های بیشتر و بسط قلمرو اسلامی، وی ناگزیر به ساماندهی و بازسازی نظام قضایی گردید. از اینرو، وی «ابو الدرداء» را در مدینه در امر داوری به کمک خویش فراخواند، و نیز «شریح» را در بصره، و «ابوموسی اشعری» را در کوفه به منصب قضا گماشت. بدینسان، وی با توزیع اختیارات قضایی خویش آنان را در این امر خطیر شریک خویش ساخته و در نامه‌ای به ابوموسی ضمن یادآوری اهمیت قضاوت نوشت: «داوری فریضه‌ای است استوار و سنتی است که باید از آن پیروی شود»<sup>(۱)</sup> (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴-۴۲۳ / ۱).

در دوره امویان (۱۳۲-۴۱ هـ) نیز حکام قدرتمندی چون «زیاد بن ابیه» و «حجاج بن یوسف» از قدرت فراوانی در دیوانسالاری برخوردار بوده، و اختیارات قضایی و حقوقی خاصی را شخصاً اعمال می نمودند. آنان به موازات قدرت سیاسی- نظامی، اجرای قوانین حقوقی، انتصاب قضات، سازماندهی دیوانسالاری، و اختیارات متعدد دیگری را نیز دارا بوده، و تنها قبل از اعدام شخصیت‌های معروف و یا آغاز جنگ با خلیفه مشورت می نمودند (اشپولر، ۱۳۶۹، ۸۸ / ۲). لیکن این وضع در روزگار عباسیان که کوشش بر تمرکز دیوانسالاری داشته اند، تا اندازه‌ای تغییر کرده بود. خلفای عباسی بیشتر علاقه‌مند به حفظ اختیارات قضایی خویش بوده، و یادر نهایت آن را به منسوبین و معتمدین خویش واگذار می کردند. چنانکه از منابع برمی آید، خلیفه مهدی غالباً خود به داوری می نشست و همیشه آماده دادرسی ستمدیدگان بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ۲۴۳)<sup>(۲)</sup>. از دیگر خلفایی که شخصاً به مظالم می نشستند، باید از مأمون (۲۱۸-۱۸۹ هـ) نام برد که در شهر مرو هر روز در مسجد جامع با علما و فقها به مظالم می نشست و سخن متظلمان می شنید و به داد ایشان می رسید (گردیزی، ۱۳۴۷، ۷۱). دو تن از قضات معروف این دوره «یحیی بن اکثم» و «احمد بن ابی داوود» بودند که در صورت لزوم مأمون وظیفه قضایی خویش را به اولی، و معتصم (۲۲۷-۲۱۸ هـ) این وظیفه را به دومی واگذار می نمود (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۶ / ۱). با این همه، به نظر می رسد

که منصور (۱۵۸-۱۳۶هـ) نخستین خلیفه‌ای بود که به توزیع قدرت قضایی برآمد، و برای خود قاضی تعیین نمود. او «شریک بن عبدالله نخعی» را در کوفه، و «عمر بن عامر سلمی» و سپس «سوار بن عبدالله عنبری» را در بصره، و «عبدالله بن لهیعه» را در مصر به قضاوت گماشت که برخی از ایشان تا روزگار خلیفه مهدی (متوفی ۱۶۹هـ) همچنان بر مسند قضاوت نشسته بودند (یعقوبی، ۱۳۶۶، ۳۸۷ / ۲). در مورد علل تفویض وظیفه قضا به دیگران توسط خلفا، علاوه بر گسترش قلمرو اسلامی، مسایل دیگری نیز بیان شده است. از جمله اینکه وظایف خلفا در امر سیاست، جهاد، ساماندهی دیوانسالاری و غیره بسیار سنگین شده بود، و از این رو آنان ناگزیر جهت سبک کردن وظایف خویش، داوری را به دیگران واگذار می‌کردند. اما قضاوت را معمولاً به کسانی تفویض می‌کردند که به قول ابن خلدون «از طریق خویشاوندی و یا ولاء به عصیت آنان انتساب داشته باشند»، و آن را به اشخاصی که از این لحاظ نسبت به آنان بیگانه بودند، واگذار نمی‌کردند (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۵ / ۱).

علاوه بر خلفا، سلاطین و شهریاران نیز بالاترین جایگاه قضایی را در نظام حکومتی خود داشته، و به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم به امر قضا می‌پرداختند. به‌عنوان مثال، در روزگار صفاریان (۲۷۸-۲۴۷هـ)، یعقوب شخصاً در روزی معین در میدان قصر می‌نشست و به عرض حال‌ها و شکایات رعایا رسیدگی می‌نمود. او همچنین، افرادی را برای رسیدگی به احوال مردم به نقاط مختلف قلمرو خویش اعزام می‌نمود (میراحمدی، ۱۳۶۸، ۱۲۲). سیاستنامه نیز از دادگری امیر اسماعیل سامانی سخن می‌گوید که در روزهای سخت برف و سرمای زمستان تنها سوار بر اسب به میدان شهر می‌آمد تا متظلمین به وی دسترسی داشته، و حال خویش را با وی در میان گذارند (طوسی، ۱۳۶۴، ۲۳-۲۲).

به لحاظ نظری نیز چنین جایگاه قضایی توسط اندیشمندان برای حاکمان تئوریزه شده بود. جمعی از صاحب نظران بر این باور بودند که اجرای عدالت از وظایف خلیفه یا پادشاه است. آنان، جلوگیری از ستمکاری توانگران، گرفتن حق زبردستان از زورمندان، برپا داشتن حدود در میان مردم، به داد ستمدیدگان و

مظلومان رسیدن، و میان خویش و بیگانه، و ارجمند و افتاده به انصاف داوری کردن را از وظایف پادشاه می دانسته اند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ۴۳). خواجه نظام الملک، ابن خلدون، فضل الله بن روزبهان خنجی و دیگران نیز بر این عقیده بودند که قاضی اصلی خلیفه یا پادشاه است. به باور خواجه این دو باید از نزدیک سخنان شاکیان را بشنوند، ولی «چون شاهان ممکن است ترک یا کسانی باشند که زبان تازی را ندانند یا احکام شریعت را نخوانده باشند، لذا نایبی انتخاب می کنند تا او قضاوت نماید» (طوسی، ۱۳۶۴، ۵۱). بدینسان، چنین باورهایی که به تحکیم جایگاه قضایی حاکمان منجر شده بود، بخش مهمی از گفتمان تئوریک قضاوت‌تشکیل می داد، و نظر بسیاری از علما و اندیشمندان اسلامی را به خود جلب کرده بود.

#### ۴- حدود وظایف و مناصب قضات

وظایف، اختیارات، و سلسله مراتب قضات که بخش مهمی از نهاد قضایی را تشکیل می دادند، همانند دیگر جنبه های آن، در این دوره دگرگونی های بسیاری را به خود دیده است. منابع نشان می دهند که از روزگار آغازین اسلام وظیفه قاضی منحصر به «حلّ و فصل اختلافات» نبوده، ووی وظایف دیگری را نیز بر عهده داشته است. چنانکه ابوموسی اشعری (متوفی ۴۴هـ)، یکی از صحابه رسول اکرم (ص)، هم قضاوت می نمود، و هم به عنوان یکی از سرداران و فاتحان صدر اسلام به شمار می رفت.<sup>(۳)</sup> هم او بود که میسان و یرموک و اهواز را گشوده بود (گردیزی، ۱۳۴۷، ۴-۵۳ / یعقوبی، ۱۳۶۶، ۴۶ / ۲). خلفا نیز در مواردی فرماندهی را در امر جهاد و سرداری سپاهیان را در جنگ ها به قضات واگذار می کردند. در این راستا، «یحیی بن اکثم» هنگام تابستان به جنگ روم می رفت، و «منذر بن سعید» قاضی عبدالرحمن الناصر، از بنی امیه آندلس، امور جهاد و سرداری سپاهیان را نیز به عهده داشت (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۴۲۷ / ۱). افزون بر این ها، در جهان اسلام، در مواردی قاضی القضاات علاوه بر وظیفه داوری، به منصب مهم دیگری چون وزارت هم دست می یافت. برای نمونه، در سال ۴۴۱ هجری در

مصر «ابو محمد بازوری» به منصب قاضی القضاتی دست یافته، و اندکی بعد وزارت را نیز همراه قضاوت به عهده گرفت و به «سیدالوزراء» ملقب شد (مقریزی، ۱۳۲۴، ۱۷۰ / ۲). اما پس از خلع از وزارت، قضاوت را نیز از دست داد. قاضی گاهی به سفارت نیز اعزام می شد که البته این امر بیشتر به دلیل خوش نامی و احترام خاصی بود که قضات در جامعه از آن برخوردار بودند. سلطان مسعود غزنوی قاضی القضاتی نیشابور را پس از انجام سفارتی به ترکستان، به بوطاهر و عده داده بود، و مقرر شد که پس از انجام سفارت و دریافت منصب مذکور، نیاانش را نیز در طوس و نساء تعیین نماید (بیهقی، ۱۳۶۵، ۲۶۷).

بخشی دیگر از وظایف قاضی که به مرور تحوّل یافته بود، عبارت بود از: تأیید شاهدان و گواهان، اقامه نماز جمعه در مسجد، نظارت بر مساجد، کنترل مامورین نهاد مذهبی نظیر محتسب در ناحیه مربوطه، اداره مستقیم وقفی که متولی نداشت، تدریس در مدارس، صدور فتوا در مسایل فقهی، گهگاه ریاست محکمه مظالم، خطابت، خواندن نماز بر میت (صابی، ۱۹۰۴، ۴۳۶ / لمبتون، ۱۳۶۳، ۸۰). در این مورد هنگامی که ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی که مردی دانشمند در علوم دین و فلسفه و منطق بود، در گذشت، قاضی ابوعبدالله الضبی بر او نماز خواند (صابی، ۱۹۰۴، ۴۲۱). البته حیطة وظایف قاضی در دوران‌های مختلف همواره در حال تغییر و تحوّل بوده است. ماوردی، فقیه و قاضی برجسته شافعی (متوفی ۴۵۰ هـ) که خود متوکی امر قضا در شهرهای بزرگ بوده است، در اثر معروفش «الاحکام السلطانیة»، ده وظیفه برای قاضی بر شمرده است که عبارت بودند از: فصل خصومات و دشمنی‌ها، باز پس گرفتن حقوق غارت شده، اثبات ولایت بر عهده کسی که نگهدارنده اموال باشد، نظارت بر اوقاف، اجرای وصیت‌ها و سفارش‌ها بنا بر شروط متوفی، نکاح بین زن و مرد، اجرای حدود و غیره (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۳۸). علاوه بر چنین وظایفی، به تدریج امور دیگری چون نظارت بر اموال محجوران (مانند دیوانگان، یتیمان، سفیهان و ورشکستگان)، رسیدگی به وصیت مسلمانان، امور اوقاف، و زناشویی نیز به قضات محوّل شد (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۷-۴۲۶ / ۱).



همراه با تحوّل وظایف قضات، به تدریج آنان دارای القاب و مناصب گوناگونی نیز شدند که یکی از مهمترین آنها منصب «قاضی القضاتی» بوده است. از منابع چنین برمی آید که قاضی القضاة در حکومت های اسلامی بالاترین منصب قضایی بود که معمولاً عزل و نصب قضایان ولایات را نیز در اختیار داشته است. او خود نیز در پایتخت یا مرکز حکومت به داوری می نشست. اما اینکه چه کسی برای نخستین بار، و در کدام قلمرو اسلامی بدین مقام دست یافته است، دقیقاً مشخص نیست. اما بنا به برخی گزارش ها، نخستین شخصی که به این منصب دست یافت، قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲هـ) بود (دایرة المعارف فارسی، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸ / ۲). به لحاظ جغرافیایی، ظاهراً عنوان قاضی القضاتی نخستین بار در بغداد، و سپس در قلمرو فاطمیان مصر ظاهر شد. از سویی در دارالمغرب اسلامی، عنوان «قاضی جماعت» منصبی بود که با منصب قاضی القضاة در سرزمین های شرق اسلامی برابری می نمود (همان، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸ / ۲). با این همه، بنا به گزارش مقریزی، هنگامی که خلیفه شخصاً قضاوت را به شخص دیگری واگذار کرد، او را «قاضی القضاة» نامید، که مقام او بالاتر از روحانیون و کاتبان بود. سپس می افزاید او گاهی نیز همان شخص «داعی» نیز بوده، و در این صورت او را «قاضی القضاة و داعی الدعاة» می خواندند که در روزهای شنبه و سه شنبه در مسجد نماز جمعه عمرو بن العاص در مصر به قضاوت می نشست (مقریزی، ۱۳۲۴، ۲۴۶ / ۲).

در منابع، منصب دیگری تحت عنوان «اقضی القضاة» آمده است. در طبقات سبکی از جمال الدین ابو عبدالله محمد بن نجم الدین به همین عنوان یاد شده است (سبکی، ۱۳۸۳، ۲۸۰ / ۲). همچنین، جلال الدین علی بن هبّت الله بخاری که مردی ادیب و فاضل بود، در سال ۵۸۲ هـ متولّی قضا شد و عنوان «اقضی القضاة» یافت. سپس منصب وی ترقی نموده، و قاضی القضاة گردید، و بعد نیز نیابت وزارت را یافت (نخجوانی، ۱۳۵۷، ۳۲۹). به طور کلی، شواهد نشان می دهند که قاضی القضاة منصبی بالاتر بوده است، هر چند که اقاضی القضاة دارای مفهوم تفضیلی است. معمولاً قاضی بزرگ پایتخت، و در مواردی قاضی یک شهر بزرگ و یا

منطقه‌ای قاضی القضاة نامیده می‌شد که توسط سلطان منصوب می‌گردید. قاضی القضاة در ناحیه تحت قضاوتش حق انتخاب نواب را داشت. در عین حال، در حکم انتصاب وی عموماً مکان و محدوده قضاوتش را نیز ذکر می‌کردند. گاهی نیز یک قاضی القضاة برای کل کشور منصوب می‌شد. چنانکه الپ ارسلان یک قاضی القضاة برای سراسر امپراتوری سلجوقی منصوب، و به همه اعضای دیوانسالاری دستور داده بود که منصب وی را در همه ایالات پذیرا باشند (لمبتون، ۱۳۶۳، ۸۱-۸۰).

## ۵- شرایط قاضی و تحولات تئوریک آن

منظور از شرایط قاضی در این مبحث، فضایل اخلاقی، دانش و شایستگی های فردی وی برای احراز داوری می‌باشد. شرایط قاضی، از مهمترین مباحث تئوریک قضا به شمار می‌رفت که در دوره مورد بحث توجه علما و دانشمندان اسلامی را به خود جلب کرده بود. همچنانکه از متون تاریخی برمی‌آید، از جمله مهمترین شرایط همانا پرهیزگاری، دانش و تقوی بوده است. چنین شرایطی با مراجعه به نمونه‌های تاریخی آن روشن تر خواهد شد. به عنوان مثال، معیار پیامبر اسلام (ص) برای گزینش قاضی ایمان، دانش و پرهیزگاری بوده است. ایشان «معاذین جبل» را پس از آزمودن با چنین معیارهایی، برای قضاوت به یمن فرستادند،<sup>(۴)</sup> ایشان حتی علی (ع) را نیز در مورد داوری سفارش کرده بودند (ماوردی، ۱۹۹۹، ۴-۱۳۳). چنین تاکیدی کماکان در دوره خلفا نیز دیده می‌شود. خلیفه عمر در نامه ای به ابوموسی اشعری، عدالت، شجاعت و هوشیاری در داوری را به عنوان شرایط لازم قاضی به وی گوشزد نمود (همان، ۱۹۹۹، ۱۴۰). در عین حال، اگر اثبات می‌شد که یک قاضی فاقد چنین شرایطی است، از منصب داوری عزل می‌گردید. چنانکه شریح قاضی به دلیل فقدان برخی فضایل اخلاقی، توسط علی (ع) مورد مؤاخذه قرار گرفته بود. شریح که از زمان خلیفه عمر قاضی کوفه بود، به دلیل اکتیاف یک خانه گران قیمت در کوفه مورد ملامت علی (ع) قرار گرفته، و ایشان در صدد عزل

وی بودند، اما به درخواست مردم کوفه از این تصمیم منصرف شدند (رضی، ۱۳۶۳، ۸-۳۳۶).<sup>(۵)</sup>

افزون بر شرایط مذکور، در منابع دوره اسلامی، حکایات و اشارات فراوانی، به ویژه در مورد پرهیزگاری، تقوا، عدالت و رفتار شایسته قاضی، به عنوان بخشی از شرایط وی به چشم می خورد. مثلاً، خلیفه طائع در حکم انتصابی قاضی القضاة «ابومحمد بن معروف» به وی توصیه نمود که قرآن بخواند، نمازهای پنجگانه را به وقت بگزارد، مرتب به داوری بنشیند، با طرفین دعوا رفتار برابر نماید، مسلمان را بر اهل کتاب برتری ندهد، آرام راه برود، آهسته حرف بزند و سخن زیادی بر زبان نیاورد (متن، ۱۳۶۴، ۲۶۱ / ۱). مؤلف تاریخ بخارا نیز نام ده تن از قضاة برجسته آن نواحی را ذکر می کند که در رعایت شرایط داوری، به ویژه عدالت و تقوا از سر آمدان روزگار خود بوده اند (نرشخی، ۱۳۶۳، ۷-۵).

در دوره غزنویان نیز به عنوان نمونه، بیهقی داستان پرهیزگاری قاضی بست و فرزند وی را به تفصیل آورده است. آنان با وجود فقر و تنگدستی شدید، به پذیرش کمک و هدایای سلطان مسعود - که از غنای هندوستان بوده، و در شرعی بودن آن تردید داشتند - تن ندادند (بیهقی، ۱۳۶۵، ۶۷۱). در همین دوره، قاضی دیگری به نام ابوالقاسم علی بن الحسین در هرات می زیست که گفته شد در کمال فضل و متانت، علم، و تبخّر در منقول و معقول فرید الدّهر و یگانه روزگار بود (جرفادقانی، ۱۳۴۵، ۲۶۹). گاهی نیز قضاة پرهیزگار، به دلیل همین پرهیزگاری گرفتار توطئه بدخواهان می شدند. در روزگار غزنویان که بازار اتهامات عقیدتی داغ بود، قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد دچار چنین اتهامی گردید. لیکن به دستور سلطان محمود قاضی القضاة ابو محمد ناصحی آنرا بررسی، و در نتیجه ابوالعلاء مبرا گردیده، و سعایت کنندگان با استخفاف از درگاه رانده شدند (همان، ۱۳۴۵، ۷-۳۹۴).

از آنجا که شرایط قاضی برای داوری از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، اندیشمندان جهان اسلام هر یک به فراخور دانش و زمان خویش پیرامون آن

بحث کرده و نظریاتی را ارائه کرده اند. این نظرات بیش از پیش به استوار شدن بنیاد های نهاد قضایی منجر شدند. به عنوان مثال، مؤلف ژرف بین قابوسنامه درباره شرایط و مقام علمی قاضی می نویسد: «پس اگر دانشمندی به درجه بزرگتر افتی و قاضی شوی، چون قاضیان حلیم و صاحب تدبیر و پیش بین و مردم شناس و صاحب سیاست و دانا و شناسنده طریقه های هر گروه، و از احتیال هر گروه و تربیت هر مذهبی و هر قومی آگاه باش» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶، ۲-۱۶۱). خواجه نظام الملک نیز ضمن تاکید بر علم و تقوای قاضی، بر این باور بود که اگر قاضی چنین شرایطی نداشته باشد، باید او را معزول، و کسی را که واجد این شرایط باشد، به قضاوت بگمارند (طوسی، ۱۳۶۴، ۴۸).

اما، ماوردی که همزمان با خواجه می زیست، شرایط جامع یک قاضی را چنین بر شمرده است :

۱- مرد باشد و بالغ (ماوردی با بیان نظر ابن جریر طبری مبنی بر اینکه زنان هم می توانند داوری نمایند، و نیز نظر ابوحنیفه مبنی بر اینکه زنان در برخی موارد می توانند قضاوت نمایند، در مجموع بر این باور بود که اجماع دانشمندان اسلامی این نظرات را نفی می کند).

۲- دانایی، عقل و زیرکی، و اینکه قاضی نباید فراموشکار باشد و باید قدرت تشخیص مسایل پیچیده را داشته باشد.

۳- حریت، زیرا تا زمانی که قاضی تحت سلطه کسی یا در بند مکتبی باشد، نمی تواند درباره دیگران حکم صادر نماید.

۴- مسلمان بودن.

۵- عدالت.

۶- داشتن سلامت در حس بینایی و شنوایی.

۷- آگاهی بر اصول احکام شرعی که چهار گونه است: الف- از قرآن آگاهی داشته باشد. ب- به سنت پیامبر (ص) آشنایی داشته باشد. ج- نسبت به تأویل دانشمندان گذشته در آنچه به اجماع رسیده اند یا اختلاف داشته اند،

آگاهی داشته باشد تا با بررسی آن‌ها به اجتهاد رسیده و حکم دهد. د- از قیاس مثبت آگاهی داشته باشد (ماوردی، ۱۹۹۹، ۲-۱۳۰).

از مجموعه شواهد تاریخی و نظرات اندیشمندان اسلامی که در این بخش به آن‌ها اشاره شد، چنین برمی‌آید که شرایط داوری، به ویژه از لحاظ شرعی، بسیار سنگین بوده است. از این رو، معمولاً علما و فقهای زاهد و پرهیزگار از پذیرش آن خودداری می‌کردند، و به همین جهت نیز پذیرش این مسئولیت در موارد بسیاری مورد امتناع بوده است. به عنوان مثال، هنگامی که پیامبر (ص) در مورد شیوه قضاوت و مسئولیت آن به علی (ع) تذکر دادند، ایشان در پاسخ گفتند: «امیدوارم پس از آن دیگر هیچ قضیه‌ای برای قضاوت به من محول نشود» (همان، ۱۹۹۹، ۱۳۴). همچنین خلیفه عمر به عمرو عاص نوشته بود که «کعب بن ضته» را به قضاوت بگمارد، اما هنگامی که عمرو عاص نامه خلیفه را برای کعب فرستاد، وی از پذیرش این شغل امتناع ورزید. به همین طریق، وقتی که «ابوقلابه» را نامزد قضاوت کردند، او از عراق به شام گریخته بود (متر، ۱۳۶۴، ۹-۲۴۸ / ۱). این شرایط، اندیشمندانی چون خواجه نظام الملک را بر این باور رهنمون شد که ضمن حمایت مادی از قاضی، می‌بایست از وی حمایت معنوی نیز شود تا قضا را بپذیرد، ولی «اگر تعدری کند و به حکم حاضر نشود، اگر محتشم بود او را به عنف و کره حاضر کنند» (طوسی، ۱۳۶۴، ۴۸). مسئولیت شرعی شغل قضاوت و عدم پذیرش آن موجب پیدایش یک سلسله گفتمان دامن‌دار پیرامون جایز بودن یا نبودن پذیرش آن در میان علما و اندیشمندان شده بود که در تمام ادوار اسلامی کماکان استمرار داشته است.

## ۶- معاش قاضی

مسئله معاش قاضی و حمایت‌های مادی از او نیز در این دوره بحث‌های بسیاری را در پی داشته است. این مباحث به طور کلی از دو منظر مورد توجه بوده است: نخست از دیدگاه شرعی، یعنی جایز بودن یا نبودن حقوق گرفتن قاضی. دوم از لحاظ میزان استقلال یا وابستگی وی به حکومت.

در آغاز دوره اسلامی در مورد اینکه آیا قاضی می تواند حقوق بگیرد یا نه، اختلاف نظر وجود داشته است، زیرا گفته می شد که خلیفه عمر حقوق گرفتن قضات را منع کرده بود. لیکن یکی از علمای حنفی به نام «حضاف» (متوفی ۲۱۶هـ) کوشیده بود تا با استناد به احادیث پیامبر (ص) و آوردن مثال هایی از صدر اسلام، جایز بودن آن را اثبات نماید (متز، ۲۵۰، ۱۳۶۴/۱). با این همه، معاش قاضی پیوسته از مباحث نظری محوری بوده، و به تدریج با توسعه نهاد قضایی مورد توجه بیشتری قرار گرفت. مثلاً در روزگار عباسیان، همچنانکه شأن، مقام و استقلال قضات ارتقا یافت، بر مستمری ایشان هم افزوده شد. در همین راستا، هنگامی که «عبدالله بن لهیعه» از سوی منصور خلیفه عباسی، در سال ۱۵۵ هجری به قضاوت مصر منصوب شد، به وی ماهیانه سی دینار حقوق پرداخت می شد. همچنین، هنگامی که عبدالله بن طاهر والی مصر گردید، «عیسی بن منکدر» را در سال ۲۱۲ هجری به قضاوت گماشته، و روزی هفت دینار برای وی حقوق تعیین نمود (همان، ۱۳۶۴، ۲-۲۵۰ / ۱). این ارقام همچنان روبه افزایش بودند، چنانکه ناصر خسرو، جهانگرد معروف ایرانی در قرن پنجم نوشت: «حقوق قاضی القضاة در مصر هر ماه دو هزار دینار مغربی بود». افزایش حقوق قاضی هر چند که بدین منظور بود که به عقیده وی «تا به مال کسی طمع نکند و به مردم ظلم نشود» (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰، ۱-۱۰۰)، لیکن چنین به نظر می رسد که این روش در مواردی منجر به وابسته شدن برخی قضات به خلفا و خزاین آنان گشته، و در نهایت مجری نیت آنان می شدند.

با این همه، صاحب نظران غالباً در مورد تأمین معاش قاضی هم عقیده بوده اند. مثلاً خواجه نظام الملک همانند ناصر خسرو و دیگران بر این باور بود که برای هر قاضی باید به اندازه نیاز او مشاھرہ ای تعیین شود تا از خیانت بی نیاز باشد، چون کار قضاوت بسیار باریک است و قاضیان بر جان و مال و ناموس مردم مسلط هستند (طوسی، ۱۳۶۴، ۴۸).

در واقع، تأمین معاش قاضی که خواجه دغدغه آن را داشت مسئله ای جدی بود، و نادیده گرفتن آن چه بسا به فساد دستگاه قضایی می انجامید. چنانکه در

منابع دوره اسلامی شواهدی مبنی بر هدیه و رشوه مستقیم و غیرمستقیم به قاضی دیده می شود.<sup>(۶)</sup> خواجه خود نیز نمونه ای از فساد قضات را - یکی در روزگار عضدالدوله دیلمی و دیگری در زمان سلطان محمود غزنوی - در سیاستنامه آورده است (طوسی، ۱۳۶۴، ۹۸). ماوردی نیز ضمن تاکید بر حرام بودن رشوه به قاضی، روایتی را از پیامبر (ص) نقل می کند که ایشان رشوه دهند، رشوه گیرنده و واسطه بین آن دو را نفرین کرده است. از نظر ماوردی این هدایا همانند غل و زنجیری است که بر دست و پای قاضی می افتد. از این رو، به نظری اگر قاضی هدیه ای را پذیرفته است، باید آن را به صاحبش باز پس دهد، و یا به بیت المال بسپارد (ماوردی، ۱۹۹۹، ۷-۱۴۶). لیکن در مجموع، در این دوره قضات از عناصر پرهیزگار بوده و نه تنها هدیه و رشوه را حرام می دانستند، بلکه برخی از آنان حتی از دریافت حقوق نیز امتناع می نمودند.

## ۷- محکمه قضایی و اجزای آن

مکان و چگونگی تشکیل یک محکمه قضایی، که بخش مهمی از ساختار این نهاد را تشکیل می داد، در سرزمین های مختلف اسلامی متفاوت بوده است. ابتدا منطقه یا محلی که برای قضاوت یک قاضی تعیین می شد، در حکم انتصابی وی ذکر می گردید. به این جهت کسانی که به آن منطقه یا محله تردد می کردند، به لحاظ قضایی ساکنان آنجا محسوب می شدند. اگر در یک شهر دو قاضی وجود داشت، در این صورت یا تقسیم کار می کردند و یا مشترکاً به شکایات رسیدگی می نمودند. مکان قضاوت نیز معمولاً خانه قاضی، و البته بیشتر مواقع مسجد بود. از اینرو، گاهی قاضی را «قاضی مسجد» هم می نامیدند (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۴۲). هنگامی که ابو عمر محمد بن حسین بسطامی (متوفی ۴۰۷ هـ) به قضاوت نیشابور نشست، پس از آنکه حکمش در مسجد خوانده شد، همان ساعت و در همان مکان کارش را آغاز کرد (متز، ۱۳۶۴، ۲۵۵ / ۱). در دوره عباسیان محاکم قضایی عموماً در دار الخلافه تشکیل، و به دعاوی رسیدگی می کردند. محاکمی که در مساجد جامع بر پا می شدند، ورود به آنها برای همگان آزاد بود. بنا به

گزارش ناصر خسرو، در مصر قاضی القضاة محکمه خود را در مسجد جامع شهر بر پا می نمود که بسیار بزرگ بود و گنجایش جمعیت زیادی را داشت (قبادیانی مروزی، ۱۳۷۰، ۹۲).

بخش دیگری از یک محکمه قضایی را اعضا و کارکنان آن تشکیل می دادند. معمولاً در هر محکمه دادرسی چند نفر کاتب و حاجب و مشاور با قاضی همکاری می کردند. این افراد، پس از آنکه عدالت و تقوای آنان به تایید قاضی می رسید، به عنوان همکاران توسط وی انتخاب می شدند. گاهی نیز قاضی برای تایید و انتخاب همکاران خود توسط مقامات تحت فشار قرار می گرفت.<sup>(۷)</sup> در قرن چهارم هجری، محکمه قاضی القضاة در بغداد عده ای موظف داشت، از جمله کاتب، حاجب، فردی که احکام را عرضه می داشت، و خازن دیوان حکم که عده ای با او همکاری می کردند (دایرة المعارف فارسی، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸ / ۲). افزون بر اینها، عده ای نیز به طور مستقیم و در خارج از محکمه با قاضی همکاری داشتند، مانند محتسب، صاحب شرطه، نقیب و غیره.

لباس قضاة هم به تدریج متحول گردید. می گویند نخستین کسی که برای قاضی لباس تعیین کرد، قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲ هـ) بود که در روزگار سه خلیفه: مهدی، هادی و هارون الرشید منصب قضا داشت. آثار زیادی را هم به وی نسبت می دهند، لیکن جز «کتاب الخراج» چیزی در دست نیست (همان، ۱۳۵۶، ۱۹۹۸ / ۲).

قضاة عباسیان، همانند سایر کارمندان ایشان لباس سیاه به تن می کردند، چنانکه «فضل بن فضاله» که در سال ۱۶۸ هجری از طرف مهدی خلیفه عباسی قاضی مصر شد، کلاه بلند «قلنسوه» بر سر می گذاشت و عمامه ای سیاه بر آن می پیچید (متز، ۱۳۶۴، ۲۵۶ / ۱). در دوره اسلامی، کلاه سیاه و دراز ایرانی، یعنی قلنسوه در میان مردم بسیار رواج یافت. در طول قرن سوم این کلاه با طلیسان لباس قضاة را تشکیل می داد. قلنسوه در دوره ساسانیان نیز رواج داشت، و حتی در نزد شخصیت های برجسته هم بسیار با ارزش بوده است (اشپولر، ۱۳۶۹، ۴۱۵ / ۲).



## ۸- چگونگی دادرسی و صدور حکم

به تدریج به همان نسبت که دستگاه قضایی پیچیده ترمی شد، به همان نسبت طرح دعوی در آن نیز دشوارتر می گشت. رجوع به یک محکمه قضایی و طرح دعوی در آن مستلزم انجام تشریفات خاصی بود. ماوردی که به تفصیل به جزییات این مسئله پرداخته است، نخست موضوع «انعقاد ولایت قاضی» را مطرح می کند. ولایت یافتن قاضی برای قضاوت به این مفهوم بود که ارباب رجوع می بایست ابتدا شروط لازم را در مورد قاضی برای حکم کردن احراز نماید، تا به او اختیار تام برای داوری و صدور حکم دهد. براین اساس، ولایت قاضی با شروطی برقرار می شد که از جمله آن‌ها مجاز بودن قاضی برای داوری، شایستگی وی در بررسی موضوع مورد نظر، و پیروی از سرزمینی بود که ولایت قاضی بر فرد در آنجا برقرار می شد، زیرا «ولایت بدون دانستن مکان ولایت» درست نبود. پس از احراز این شرایط توسط ارباب رجوع، وی می بایست به طور شفاهی یا کتبی ولایت قاضی و قضاوت را پذیرفته و آن را منعقد نماید. روش های چنین انعقادی متفاوت بود. از جمله اینکه ارباب رجوع می توانست اذعان نماید: «پس در آنچه به تو سپرده‌ام، بنگر و در آنچه به تو برای آن تکیه و اعتماد نموده‌ام، حکم کن» (ماوردی، ۱۹۹۹، ۷-۱۳۶). بدین ترتیب، ارباب رجوع ولایت قاضی را می پذیرفت و او را نماینده تام الاختیار خود در امر داوری و صدور حکم قرار می داد.<sup>(۸)</sup>

با این همه، روش طرح دعوی و دادرسی در سرزمین های مختلف اسلامی، و در دوران های گوناگون در حال تغییر بوده است. روش رایج این بود که ارباب رجوع یا مدعی برای طرح دعوی خود به نزدیک ترین محکمه قضایی که عموماً در مسجد جامع شهر بوده مراجعه می نمود، و مشخصات فردی خود و طرف دعوی را بر روی کاغذی می نوشت، و پیش از آمدن قاضی آن را به کاتب می داد. اگر تعداد عریضه ها زیاد بود، و از توان رسیدگی و شکیبایی قاضی در یک روز کاری بیشتر بود، بقیه را به روز بعد یا جلسه بعدی موکول می کردند (متز، ۱۳۶۴، ۲۵۴ / ۱). در صورت لزوم، جلسه دادرسی علنی بوده، و منادی به مردم ندا می داد که در جلسه شرکت نمایند.

بنا به گزارش منابع، نمونه ای از نحوه تشکیل یک جلسه محاکمه در مصر چنین بود که قاضی القضاة در روزهای شنبه و سه شنبه در مسجد نماز جمعه عمر بن العاص بر تخت و تکیه گاهی از ابریشم می نشست، و شاهدان در سمت چپ و راست او برحسب عادل بودنشان قرار می گرفتند. از پنج نفر حاجب قاضی دو نفر در مقابلش، دو نفر دیگر بر در ورودی، و نفر پنجم نیز صاحبان دعوی را به نزد قاضی هدایت می نمود. چهار تن از امضا کنندگان نیز دو به دو در مقابل یکدیگر در برابرش می ایستادند. سپس طرفین دعوی در مقابل قاضی ایستاده، و قضیه خود را شرح می دادند و قاضی به ایشان گوش فرا می داد (مقریزی، ۱۳۲۴، ۲ / ۲۴۶).

پس از این مرحله، قاضی می بایست دانش و تدبیر خویش را به کار بندد تا حق را از باطل تشخیص، و حقوق مظلوم را از ظالم بستاند. در مواردی برای کشف حقیقت و تشخیص مجرم واقعی، به کار گرفتن انواع تدابیر و حیل لازم بوده است. حکایات و داستان های زیادی در مورد تدابیر قضات در منابع آمده است که بسیاری از شعرا و نویسندگان نمونه هایی از آنها را بعنوان تمثیل یا چاشنی در آثار خود آورده اند.<sup>(۹)</sup> بیهقی با قلم شیوای خود نمونه ای از تدبیر «احمد بن ابی دواد»، قاضی معروف خلیفه معتصم را آورده است. این قاضی توانست با دروغی مصلحتی سخنان خود را به عنوان پیام خلیفه معرفی نموده، و بدین سان افشین را - که بر بودلیف خشمگین شده و قصد جانش را داشت - بیداد داد، و بودلیف را از مرگ برهانند (بیهقی، ۱۳۶۵، ۲۰-۲۱۳). علاوه بر تدابیر مختلف، روش های دیگری نظیر سوگند، استشهاد، تفحص برای کشف حقایق به کار گرفته می شد. در این رابطه، مؤلف قابوسنامه بر این باور بود که قاضی بیشتر باید متکی به شواهد و سوگند باشد، مگر در جایی که ارتشاء و ناپاکی در میان مردم فراوان باشد، و در این صورت هر تجسسی که لازم باشد، باید انجام داد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶، ۱۶۵).

پس از بررسی ادعاهای طرفین دعوی، و تشخیصات لازم توسط قاضی، مرحله صدور حکم فرا می رسد. معمولاً صدور حکم بر اساس قوانین قرآن و یا

سنت انجام می‌گرفت. اگر استخراج احکام از این طریق مقدور نبود، این امر با مشورت فقها و علمای کارشناس صورت می‌گرفت. البته چنین شیوه‌هایی برآمده از صدر اسلام بود، زیرا پیامبر (ص) همین روش‌ها را به قاضی خود «معاذ» توصیه نموده بودند (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۳۳). بدین ترتیب، قاضی حکم لازم را صادر می‌کرد. پس از صدور حکم، قاضی نمی‌بایست آن را نقض می‌نمود، مگر آنکه آن حکم خارج از اجماع امت و مورد انکار علما بوده باشد. در این صورت باید ابطال حکم خویش را آشکارا به آگاهی عموم می‌رساند.

## ۹- نتیجه‌گیری

این بررسی نشان داد که از آغاز اسلام حاکمان خودبالاترین جایگاه و مقام قضایی را دارا بودند، و تئوری علما و اندیشمندان نیز مبنی بر اینکه داور از آن خلیفه یا پادشاه است، چنین جایگاهی را برای آنان تثبیت نمود. اما با گسترش امپراتوری اسلامی و سنگین شدن وظیفه کشورداری، آنان ناگزیر این وظیفه را به قضات مورد اعتماد خویش واگذار کردند. البته قضات نیز افزون برداوری، می‌توانستند مشاغل دیگری چون سرداری سپاه، وزارت و غیره را دارا باشند. در عین حال نهاد قضایی به تدریج نظام‌مند شد، سلسله‌مراتبی برای قضات ایجاد شد، و افرادی چون کاتب، حاجب، مشاور، خازن دیوان حکم و غیره که به تایید قاضی انتخاب می‌شدند با وی همکاری می‌نمودند. شیوه تحقیق و تفحص نیز دگرگون شده، و عده‌ای چون محتسب، صاحب شرطه، نقیب و غیره در این زمینه با قاضی همکاری می‌کردند.

در عین حال، به لحاظ تئوریک نیز تحولاتی در آن به وجود آمد، و دو مسئله مهم نظر علما و فقهای پرهیزگار را که قضات نیز عموماً از همین طبقه بودند، به خود جلب کرد: یکی مسئله پذیرش قضا به دلیل سنگین بودن مسئولیت شرعی آن، و دیگری مسئله جایز بودن یا نبودن گرفتن حقوق و حق معاش قاضی. این دو موضوع که بحث‌های دامنه‌داری را در میان علما و اندیشمندان اسلامی پدید آورده بود، سرانجام مورد پذیرش همگان واقع شده، و در نتیجه گام مهمی در جهت گسترش و بهبود کیفی امر قضا برداشته شد.

## یادداشت‌ها

۱. خلفای راشدین معمولاً تأکید ویژه‌ای بر امر قضا و اجرای صحیح عدالت داشته‌اند. مثلاً خلیفه عمر در نامه‌ای به ابوموسی اشعری، اهمیت امر قضا را بوی چنین گوشزد کرده بود: «در چهره و عدالت و مجلس قضاوت میان مردم یکسان باش تا هیچ انسان بزرگی در رام کردن و فریفتن تو حرص نرزد، و فرد ناتوان از عدالت تو نا امید نگردد...» (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۴۰). ابوموسی اشعری در زمان خلافت علی (ع) نیز به داوری مشغول بود، ایشان نیز سفارش مشابهی به وی کرده بودند. ر. ک. (رضی، ۱۳۶۳، ۴-۴۵۳).
- ۲- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مؤلف «التنبیه و الاشراف» ضمن ذکر تاریخ خلفا، نام قضات هر خلیفه را نیز جداگانه بیان کرده است. اما در مواردی اسامی ذکر شده در این کتاب با نام قضاتی که یعقوبی ذکر کرده است، تفاوت دارد.
- ۳- عبدالله بن قیس مشهور به ابوموسی اشعری منسوب به بنی‌الاشعر، متولد زبید یمن در ۲۱ قبل از هجرت، متوفی ۴۴ هجری، و یکی از اصحاب معروف رسول اکرم (ص) و از دلاوران و فاتحان اسلام بود. او یکی از حکمین بین حضرت علی (ع) و معاویه بود، و مدت‌ها نیز در زبید و عدن و بصره ولایت داشت. وی اصفهان و اهواز را نیز گشود (گردیزی، ۱۳۴۷، ۱۰۱ / یعقوبی، ۱۳۶۶، ۵۲ و ۴۶ / ۲).
- ۴- پیامبر (ص) تصمیم گرفت معاذ را به جهت مسئولیت داوری بیازماید، پس به او گفت: «با چه حکم می‌کنی؟ گفت با کتاب خدا. پیامبر (ص) گفت اگر در آن نیافتی؟ گفت با سنت پیامبر (ص). گفت اگر سنت را نیافتی؟ پاسخ داد از نظر خودم اجتهاد می‌کنم». این پاسخ‌ها موجب خشنودی پیامبر (ص) شد (ماوردی، ۱۹۹۹، ۱۳۳).
- ۵- سبکی مؤلف طبقات الشافعیه می‌نویسد: «شریح به مسایلی حکم می‌کند که هیچ‌کدام از مسلمانان واقعی به آن اعتقاد ندارند»، برخی از اهل دانش به چیزی حکم می‌کنند که هیچ دلیل و برهانی از قرآن و سنت و یا کتاب دیگری ندارد، و هیچ دلیل و برهانی آن را اثبات نمی‌کند (سبکی، ۱۳۸۳، ۱۲۵ / ۲).
- ۶- گفته می‌شود «ابن شبرمه» (متوفی ۱۴۴ هـ) که قاضی منصور خلیفه عباسی در کوفه بود، برای هزینه عروسی پسرش و صدق عروس او که بالغ بر دوهزار دینار بود، به وزیر «ابو ایوب موریانی» مراجعه نمود. وزیر دستور داد آن مبلغ را پردازند. اما هر مبلغ دیگری که وزیر برای سایر مخارج عروسی به قاضی تعارف نمود، او از پذیرش آن‌ها امتناع نکرده و مجموعاً با دریافت پنجاه هزار دینار از حضور وزیر مرخص شد (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ۸-۲۳۷).
- ۷- در انتصاب مقامات در زمان خلفا، علاوه بر توارث یا خدمات نظامی مؤثر، مسایل دیگری مانند توصیه مقامات، اعمال نفوذ، و دادن هدیه نیز رایج بود. به عنوان مثال، عبدالله بن یونس قبل از آنکه در سال ۵۸۳ هجری به وزارت خلیفه ناصر برسد، با توسل به یکی از مقامات از قاضی

- القضات ابوالحسن علی بن دامغانی خواست تا او را به همکاری بپذیرد، اما وی نپذیرفت. بار دیگر با توسل به شخصی تقاضای خود را تکرار کرد، و قاضی ناگزیر شد ابن یونس را تایید نماید. در نتیجه این شخص به داوری مشغول و از این راه ثروتی فراوان کسب نمود تا اینکه به وزارت رسید. اما هیچ‌گاه قاضی القضات از عدالت وی راضی نبود (نخجوانی، ۱۳۵۷، ۳۲۷).
- ۸- البته ارباب رجوع می‌توانست طبق شرایط و دلایلی هرگاه می‌خواست قاضی را از وکالت خویش برکنار نماید، و قاضی نیز می‌توانست هرگاه که می‌خواست از آن مسئولیت کنار رود. هرگاه یک قاضی از عهده کار ارباب رجوع خود بر نمی‌آمد، ارباب رجوع می‌توانست یا کسی را که از او تواناتر و شایسته‌تر بود، جایگزین نماید، و یا به قاضی نخست یک قاضی دیگر بیفزاید.
- ۹- به عنوان مثال، نمونه‌ای از تدابیر قاضی در صفحات ۵-۱۶۴ قابوسنامه آمده است.

## کتابنامه

### الف- منابع فارسی

- ۱- ابن بلخی، **فارس نامه**، (۱۳۶۳) به اهتمام گای لسترنج و آلن نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۳۶۹) **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، (ج ۱)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- ابن طقطقی، محمد بن علی، (۱۳۶۷) **تاریخ فخری**، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- اشپولر، برتولد، (۱۳۶۹) **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه مریم میر احمدی، (ج ۲) تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۳۶۴) **فتوح البلدان (بخش ایران)**، ترجمه آذرتاش آذرنوش، به تصحیح علامه محمد فرزانه، تهران، انتشارات سروش.
- ۶- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۶۵) **تاریخ بیهقی**، به کوشش علی اکبر قیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ۷- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، (۱۳۴۵) **ترجمه تاریخ یمنی**، به کوشش جعفر شعار، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان، (۱۳۶۲) **سلوک الملوک**، به تصحیح محمد علی موحد، تهران؟.
- ۹- **دایرة المعارف فارسی**، (۱۳۵۶) به کوشش غلامحسین مصاحب، (ج ۲)، تهران، کتاب‌های جیبی.

- ۱۰- راوندی، محمّد بن علی بن سلیمان، (۱۳۶۴) **راحه الصدور وآیه السرور در تاریخ آل سلجوق**، به کوشش محمّد اقبال، تهران، امیرکبیر.
- ۱۱- رضی، سید شریف، (۱۳۶۳) **نهج البلاغه**، ترجمه محسن فارسی، تهران، امیرکبیر.
- ۱۲- طوسی، خواجه نظام الملک، (۱۳۶۴) **سیاستنامه (سیر الملوک)**، به کوشش جعفر شعار، تهران، کتابهای جیبی.
- ۱۳- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر، (۱۳۶۶) **قابوسنامه**، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۴- قبادیانی مروزی، ناصر بن خسرو، (۱۳۷۰) **سفرنامه ناصر خسرو**، به کوشش سید محمّد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات ژوار.
- ۱۵- کلوزنر، کارلا، (۱۳۶۳) **دیوانسالاری در عهد سلجوقی**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- ۱۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، (۱۳۴۷) **ذیبن الاخبار**، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۷- لمبتون، ن. ک. س.، (۱۳۶۳) **سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- ۱۸- متز، آدام، (۱۳۶۴) **تاریخ تمدن اسلامی**، ترجمه علیرضا ذکاوتی، (ج ۱)، تهران، امیرکبیر.
- ۱۹- محمّد بن عبدوس الجهشیاری، ابو عبدالله، (۱۳۴۸) **کتاب الوزراء و الکتاب**، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران.
- ۲۰- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۴) **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- ۲۱- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۳۶۵) **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۲- میر احمدی، مریم، (۱۳۶۸) **نظام حکومت ایران در دوران اسلامی**، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۳- نخجوانی، هندوشاه، (۱۳۵۷) **تجارب السلف**، به کوشش عباس اقبال تهران، طهوری.
- ۲۴- نرشخی، ابوبکر محمّد بن جعفر، (۱۳۶۳) **تاریخ بخارا**، به کوشش مدرّس رضوی، تهران، انتشارات توس.
- ۲۵- یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۶۶) **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمّد ابراهیم آیتی، (ج ۲) تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

**ب- منابع عربی**

۲۶- سبکی، تاج الدین ابی نصر عبدالوهاب، (۱۳۸۳) طبقات الشافعیه الكبرى، (ج ۲)،  
قاهره.

۲۷- صابی، ابی الحسن الهلال بن محسن، (۱۹۰۴) تحفه الامراء فی التاريخ الوزراء،  
بیروت.

۲۸- ماوردی، ابی الحسن علی، (۱۹۹۹) الاحکام السلطانیه، بیروت، دار الکتب العربی.

۲۹- مقریزی، تقی الدین احمد، (۱۳۲۴) کتاب الخطط مقریزی، (ج ۲)، قاهره، مطبعة نیل.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی